جلسه 191- 1433

**سه‌ شنبه - 24/12/95**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحوث: عدم جريان استصحاب رطوبت نجس در موارد حجم داشتن رطوبت، به جهت يقين به عدم تاثير ملاقات با متنجس

بحث در این اشکال بحوث بود که گفتند اگر شک بکنیم در بقاء رطوبت در نجس، استصحاب بقاء رطوبت در صورتی که در فرض بقاء دارای حجم عرفی باشد، این استصحاب جاری نیست، حتی اگر بگوئیم موضوع تنجس ملاقی نجس مرکب است از ملاقات نجس و وجود رطوبت مسریه. چرا؟

ایشان فرموده است: برای اینکه اگر این جسم طاهر ملاقات کند با آن نجس، آن نجس اگر رطوبت مسریه نداشته باشد که این جسم طاهر نجس نمی شود، واگر آن جسم نجس رطوبت مسریه داشته باشد ولی به حدی باشد که عرفا دارای حجم است و به آن می گویند ماء، به نحوی که این جسم طاهر اول به آن رطوبت می خورد و توسط او نجس می شود، ودر زمان متأخر می خورد به آن جسم نجس. در این صورت ما علم تفصیلی پیدا می کنیم که ملاقات این جسم طاهر با آن جسم نجس یقینا سبب نجاست این جسم طاهر نبوده است. چون از دو حال خارج نیست:

یا رطوبت مسریه این جسم نجس تمام شده و از بین رفته است، که موضوع تنجیس ملاقی وجود رطوبت مسریه است.

و یا اگر رطوبت مسریه این جسم نجس باقی بود، در فرض بقاء رطوبت مسریه دارای حجم بود که عرفا به او می گفتند آب، واین جسم طاهر توسط این آب نجس شد قبل از اینکه ملاقات کند با خود آن جسم نجس. و المتنجس لایتنجس ثانیا.

آقاى خوئى: مهم صدق عنوان ملاقى النجس است

آقای خوئی وقتی این اشکال را شنیده جواب داده، فرموده: ما که دنبال پیدا کردن سبب نجاست این جسم طاهر نیستیم تا شما بگوئید که ما علم تفصیلی داریم که ملاقات این جسم طاهر با آن جسم نجس سبب تنجس او نبوده است. ما به دنبال انطباق عنوان موضوع حکم شرعی هستیم. موضوع حکم شرعی این است که الملاقی للنجس مع الرطوبة المسریة نجسٌ. این جسم طاهر ملاقی نجس هست بالوجدان، حالا حداقلش این است که ملاقات کرده است با آن جسم نجس، اگر رطوبت مسریه هم نباشد ملاقات با ذات جسم نجس کرده است، پس ملاقات مع النجس بالوجدان است، استصحاب هم که می گويد رطوبت مسریه موجود بود. ما اصل موضوعی جاری کردیم ثابت شد موضوع حکم به نجاست این ملاقی، چکار داریم که دنبال منشأ نجاست این ملاقی بگردیم تا بگوئید که ما می دانیم ملاقات با این جسم نجس منشأ و سبب نجاست این ملاقی قطعا نبوده است.

و همینطور در آن مثال جسد حیوان بنا بر قول مشهور که می گفتند یتنجس بملاقات النجس و لکن یطهر بزوال عین النجاسة. خب این مرغ منقارش ملوث شد به عین نجس، بعد آمد آب خورد، نمی دانیم قبل از اینکه آب بخورد عین نجس زائل شد یا نشد. می گوئیم این آب یقینا ملاقات کرد با منقار این مرغ که استصحاب می گوید منقار این مرغ هنوز نجس است، پس ثابت شد ملاقات آب با منقال مرغ و استصحاب می گوید هنوز منقار مرغ نجس است، و به نظر مشهور منقار مرغ نجس می شود و با زوال عین پاک می شود، خب ملاقات این آب با منقار مرغ محرز بالوجدان، استصحاب می گوید هنوز منقار مرغ نجس است و رطوبت مسریه هم که بالوجدان هست در این مثال، چون ملاقی آب است، ثابت می کنیم که این آب نجس شد. ولو بدانیم منشأ نجاست این آب قلیل ملاقات آن با خود منقار مرغ نیست، به تعبیر شما چون از دو حال خارج نیست، یا این عین نجس زائل شده است که منقار مرغ هم پاک شده است، ویا اگر عین نجس باقی است حجم عرفی دارد و این آب قبل از اینکه ملاقات با منقار مرغ بکند ملاقات کرده با آن عین نجس و توسط او نجس شده است، و ملاقات آن با منقار مرغ هیچ تأثیری در تنجس آن نداشته است، المتنجس لایتنجس ثانیا.

آقای خوئی فرموده اینکه مهم نیست، ما دنبال منشأ نجاست این آب نیستیم، ما دنبال این هستیم که بگوئیم این آب موضوع آن حکم کلی است که الملاقی للنجس نجسٌ، وما اثبات کردیم بضم الوجدان الی الاصل که این آب ملاقی نجس است، ملاقٍ لمنقار هذا الطیر بالوجدان، استصحاب هم که می گوید فهو نجس، پس این ملاقی نجس است.

بحوث: ملاقات اول بايد ملاقات با نجس باشد

در بحوث گفته اند ما از این فرمایش آقای خوئی جواب می دهیم، جواب این است که اصل موضوعی معنایش این است که در اونی که موضوع حکم است اصل جاری بشود، اونی که موضوع حکم است و یترتب علیه الحکم. وقتی که ملاقات ثانیه با نجس هیچ تأثیری در تنجس ملاقی ندارد، پس موضوع تنجسِ ملاقی می شود الملاقاة الاولی مع النجس. پس یا این آب ملاقات مع النجس نکرده است اگر زوال عین نجاست شده باشد از منقار مرغ، ویا اگر عین نجاست در منقار مرغ باشد حجم عرفی دارد این عین نجاست، عرض که نیست جوهر است و حجم عرفی دارد، پس ملاقات اولی این آب با نجس ملاقاتی است که با این عین نجس کرده است، ملاقات با منقار مرغ ملاقات اولی مع النجس نیست. پس علم تفصیلی پیدا کردیم به عدم انطباق موضوع تنجسِ ملاقی که عبارت است از الملاقاة الاولی مع النجس، چون از دو حال خارج نیست، یا نجسی در کار نیست در فرض زوال عین نجاست از منقار مرغ، ویا اگر زوال عین نجاست را فرض نکنیم عین نجاست باقی باشد ملاقات با منقار مرغ ملاقات ثانیه است با نجس[[1]](#footnote-1).

استاد اولا: ملاقي النجس نجس است ولو ملاقات مكرر باشد

اقول: به نظر ما حق با آقای خوئی است:

اولا: اونی که در روایات آمده یغسل ما اصابه ذلک الماء است، یعنی الملاقی للنجس نجس، ملاقی یکی است ملاقات متعدد می شود. نیازی ندارد بگوئیم الملاقات الاولی للنجس سبب لنجاسة الملاقی. موضوع که این نیست. اصلا جعل سببیت غیر معقول است، باید بگویند الملاقی للنجس نجسٌ. و این جسم طاهر یک فرد است از ملاقی نجس، چه کار داریم که یک بار ملاقات کرده است با نجس یا دو بار. مهم این است که یک فرد است از ملاقی نجس و یک حکم به تنجس دارد، واین معنای این است که المتنجس لایتنجس ثانیا. پس اونی که موضوع اثر شرعی است طبیعی الملاقی للنجس است، وما یا در آن مثال استصحاب بقاء رطوبت مسریه آنجا می گوئیم وجدانا می دانیم طبیعت ملاقی بودن این جسم طاهر را با نجس و بعد استصحاب می کنیم بقاء رطوبت مسریه را، ویا در این مثال منقار مرغ می گوئیم می دانیم که این آب ملاقٍ لشیء که استصحاب می گوید آن شیء هنوز نجس است. موضوع الملاقی للنجس نجسٌ مهم است، واین جسم طاهر عنوان الملاقی للنجس بر او منطبق است. نه الملاقی بالملاقاة الاولی، این را از کجا آوردید.

سؤال وجواب: ملاقات اولی ملاقات این جسم طاهر است در این مثال منقار مرغ با آن عین نجاست، که در بحوث گفته اند یا عین نجاست زائل شده، پس اصلا ملاقات نکرده این آب قلیل با نجس، چون منقار هم پاک می شود. و یا عین نجاست باقی است پس اول این آب قلیل با عین نجاست ملاقات کرد، ملاقات اولی با نجس مصداقش ملاقات با عین نجاست است. و استصحاب بقاء نجاست که اثبات نکرد ملاقات با عین نجاست را، اصل مثبت بود. در بحوث نتیجه گرفت گفت پس ملاقات این آب با منقار یا ملاقات مع النجس نیست در فرض زوال عین نجاست یا ملاقات اولی مع النجس نیست، چون در فرض بقاء عین نجاست ملاقات اولی با نجس منطبق است بر ملاقات این آب با آن عین نجاست، و در زمان متأخر ملاقات کرده است با این منقار مرغ. پس سبب نجاست جسم طاهر الملاقاة الاولی مع النجس است که یقینا ملاقات این آب قلیل با منقار مرغ مصداق الملاقاة الاولی مع النجس نیست. اشکال بحوث این بود دیگر. ما می گوئیم کی گفته موضوع الملاقات الاولی مع النجس است؟ موضوع الملاقی مع النجس نجس، و این آب قلیل با استصحاب ثابت شد عنوان ملاقی نجس بودن او. چون ملاقی یک شیئی است بالوجدان که استصحاب می گوید آن شیئ که منقار مرغ است هنوز نجس است، فثبت کون هذا الماء القلیل مصداقا لملاقی النجس. عنوان ملاقات اولی موضوع اثر نیست. ظاهر ادله این است که یغسل کل ما اصابه ذلک الماء، یعنی کل ما کان ملاقیا للنجس یتنجس، عنوان ملاقات اولی را شما از کجا آوردید؟ شما می خواهید بگوئید المتنجس لایتنجس ثانیا پس ملاقات اولی سبب نجاست است، خب ما هم قبول داریم، اما می گوئیم آنی که حکم شرعی بر او مترتب شده اونی که حکم شرعی بر او مترتب شده عنوان الملاقی للنجس است، و چرا این متنجس لایتنجس ثانیا؟ چون عنوان ملاقی نجس در اینجا یک فرد دارد نه بیشتر، و آن این آب قلیل است.

سؤال وجواب: الملاقاة للشیء بالوجدان و کون ذلک الشیء ای منقار الطیر نجسا بالاستصحاب در این مثال. و من یقین دارم به انطباق این عنوان بضم الوجدان الی الاصل بر این آب قلیل، ... آقا عنوان موضوع اثر شرعی است حکم بار می شود.

و یا در آن مثال شک در بقاء رطوبت مسریه در آن جسم نجس هم همین است، این جسم طاهر نگفتیم الملاقات الاولی مع النجس سبب للنجاسة، شارع که این را نگفته است، گفته الملاقی للنجس مع الرطوبة المسریة نجسٌ، هذا ملاق للنجس بالوجدان استصحاب رطوبت مسریه هم جاری می شود.

ثانيا: صرف الوجود ملاقات موضوع است نه ملاقات اول، بقاءا نجاست ملاقي مستند به هر دو ملاقات است

ثانیا: ما چه مشکلی داریم جناب بحوث؟ مشکل اثباتی است یا ثبوتی؟ مشکل اثباتی که نداریم، اطلاق دلیل شامل ملاقات ثانیه هم می شود، یغسل کل ما اصابه ذلک الماء می گوید الملاقات مع النجس سببٌ للنجاسة، اطلاق اثباتی که داریم مشکلی نداریم. و طبق این اطلاق اثباتی می تواند این ملاقات ثانیه هم که شما گفتید داخل در این موضوع باشد.

در اشکال اول به بحوث گفتیم اصلا ملاقات موضوع نیست، الملاقی للنجس یک فرد دارد، تعدد ملاقات موجب تعدد ملاقی نیست. اشکال دوم ما این است که برفرض موضوع الملاقات مع النجس باشد، اما چرا الملاقاة الاولی؟ بلکه صرف وجودِ الملاقات مع النجس منجسٌ، طبیعی الملاقات مع النجس منجسٌ. و این طبیعی می تواند یک فرد داشته باشد و می تواند دو فرد داشته باشد، چه اشکالی دارد. شما فرض کنید دست ما تا حالا ملوث با خون بود، الملاقات مع النجس منجس یک مصداق داشت، ملاقات دست ما با خون، الان ملاقات با بول هم کرده است، خب حالا این طبیعی ملاقات با نجس دو فرد دارد و بقاء نجاست مستند است به هر دو فرد، چه اشکالی دارد؟ اطلاق اثباتی این است که اطلاق ادله می گوید ما اصابه القذر یغسل، یعنی اصابة القذر سبب للنجاسة، خب این دو مصداق دارد، تا حالا یک مصداق داشت ملاقات با خون، بعد که ملاقات با بول شد دو مصداق دارد. چرا این طبیعی یا به تعبیر دیگر صرف الوجود منطبق بر هر دو مصداق نباشد چرا فقط منطبق بشود بر آن مصداق اول؟ آقا المتنجس لایتنجس ثانیا یعنی دو نجاست نداریم، اما چرا این موضوع صرف الوجود ملاقات دو فرد نداشته باشد که یک نجاست واحده مستند بشود به دو فرد؟

ما در تکالیف گفته ایم تکلیف به صرف الوجود با اولین فرد امتثال می شود، امتثال هم که شد ساقط می شود تکلیف. این را در امتثال این حرف را گفتیم، اما در صرف الوجودی که یک موضوع یک حکم وضعی است صرف وجود الملاقات مع النجس سبب للنجاسة، چه اشکال دارد این صرف الوجود منطبق باشد بقاءا بر دو فرد، هم فرد اول از ملاقات و هم فرد دوم از ملاقات؟ و این اثر که نجاست ملاقی است نمی گوئیم نجاست متعدده است، نجاست واحده باشد اما مستند است به دو فرد، چه اشکال و محذور عقلی دارد؟ نه محذور عقلی ثبوتی دارد و نه محذور اثباتی دارد.

و خود بحوث در فقه چه کار می کند؟ گاهی ما می دانیم این فعلی که ما انجام می دهیم هیچ تأثیری در حکم واقعی ندارد، چه جور در اینجا ایشان می گوید ملاقات با آن منقار مرغ هیچ تأثیری ندارد در حکم واقعی، چون یا عین نجس زائل شده است که آن منقار پاک شد، یا آن عین نجس باقی است که این آب با ملاقات عین نجس اولا نجس شد، ملاقات با منقار نجس بودن او را تشدید نکرد چیزی اضافه نکرد.

خب آقا شما طواف می کنید بعد از طواف نمی دانید وضوء گرفته بودید برای طواف یا نه، می گویند قاعده فراغ در طواف جاری می شود ولی برو وضوء بگیر نماز طواف بخوان. آقا این وضوئی که من می گیرم هیچ تأثیری ندارد در صحت این عمل من. چرا؟ چون من یا وضوء دارم که المتطهر لایتطهر ثانیا، وضوء دارم دیگر، یا وضوء ندارم که طوافم باطل است، نماز طواف بی طواف چه ارزشی دارد. ولی همه گفته اند خود خود بحوث هم می گوید که بعد از طواف اگر شک کنیم در وضوء برای طواف بنا می کذاریم که آن طواف ما با وضوء بود برای نماز طواف وضوء می گیریم. با اینکه این وضوء هیچ نقشی در تصحیح عمل ما ندارد واقعا. اما مهم نیست، مهم این است که ما دهان حکم ظاهری را می بندیم، چون می گوئیم نسبت به طواف قاعده فراغ داریم و نسبت به نماز طواف هم که احراز طهارت کردیم دیگر مشکلی نداریم.

سؤال وجواب: ما همین را داریم جواب می دهیم، می گوئیم سبب نجاست این آب قلیل طبیعی ملاقات مع النجس است، به تعبیر دیگر صرف الوجود یعنی همین، صرف الوجود ملاقات یعنی طبیعی ملاقات، حکم انحلالی نیست. اگر مقام مقام امتثال تکلیف بود امر به طبیعی صلاة صبح، بله با اولین فرد نماز صبح این امر ساقط می شد، ولی در حکم وضعی که موضوعش طبیعی است که این حکم وضعی ساقط نمی شود، بلکه تازه موجود می شود. حالا این طبیعی اول یک فرد پیدا کند بعد فرد دیگر هم پیدا کند مستند می شود ثبوت این حکم به این دو فرد، چه اشکالی دارد. ... یک حکم است، حکم به نجاست زیاد و کم نمی شود ولی چرا مستند نمی شود به دو فرد وقتی دو فرد موجود شد؟ چرا شارع بیاید قید بزند الملاقاة الاولی؟ آقا این خطابات به اطلاق ثابت شده است، لغو است اصلا قید زدن به الملاقاة الاولی، خب الملاقات مع النجس منجس دیگر، حالا گاه یک فرد دارد گاهی دو فرد. چه اشکال دارد؟ وقتی اطلاق اغسل ما اصابه ذلک الماء یغسل ما اصابه القذر را شارع بیان کرد تقییدش به الملاقاة الاولی مؤونه زائده عرفیه و مستهجن دارد، و بقاءا دو فرد پیدا می کند. و هیچ اشکالی بر این مترتب نیست.

فالحق ما ذکره السید الخوئی فی المقام.

سؤال وجواب: موضوع نجاست اشیاء طبیعی ملاقات با نجس است، حالا بقاءا دو فرد از ملاقات با نجس محقق بشود، این فرد دوم هم مصداق این طبیعی است، مصداق این است که ما تحقق فیه الملاقات مع النجس فهو نجس، حالا حدوث نجاست با حدوث فرد اول است، ولی ما که از حدوث نجاست حرف نزدیم، ولو وجود نجاست بقاء نجاست مستند می شود به دو فرد از ملاقات. این اشکالی ندارد.

فرع دوم: استصحاب روز سیم ماه رمضان برای اثبات عید فطر

فرع دوم: این است که گفته اند استصحاب می کنیم امروز روز سی ام ماه رمضان است فردا را عید فطر اعلام می کنیم.

گفته شده این اصل مثبت است، چرا؟ چون استصحاب اینکه امروز ماه رمضان است بخواهد ثابت کند که فردا اول الشوال است، این اصل مثبت است، چون اول الشوال عنوان بسیط است نه عنوان مرکب که یک جزئش این بود که دیروز ماه رمضان بود و امروز ماه شوال است، تا بعد بگوئیم امروز که ماه شوال است یقینا نمی دانیم روز اول شوال است یا دوم، استصحاب هم که می گفت دیروز ماه شوال نبود ضم الوجدان الی الاصل می کنیم. نه آقا! موضوع عنوان بسیط اول الشوال است، استصحاب بقاء ماه رمضان در دیروز برای اثبات اینکه امروز اول شوال است اصل مثبت است.

برای فرار از این اصل مثبت دو راه ذکر شده است:

راه اول: راهی که آقای خوئی قبلا می فرمود، می فرمود استصحاب می کنیم بقاء یوم العید را. امروز استصحاب می گوید سی ام ماه رمضان است، فردا صبح که شد می گوئیم یا یوم العید دیروز موجود شد فقد ارتفع یقینا، یا امروز صبح موجود شد فهو باق یقینا، فردا صبح اینجور می گوئیم بعد استصحاب می کنیم بقاء یوم العید را تا غروب آفتاب فردا.

خود ایشان در کتاب الصوم متوجه شده که این استصحاب مبتلا به معارض است. همانطور که می دانیم وجود یوم العید را فی احد هذین الیومین، می دانیم عدم یوم العید را فی احد هذین الیومین. همانطور که یکی از این دو روز عید موجود شد استصحاب بقاء یوم العید جاری می کنیم فردا، همانطور یکی از این دو روز عدم یوم العید محقق شد، دو روز که نمی شود عید فطر باشد، خب استصحاب عدم یوم العید هم جاری می شود تعارض می کنند. این بحث را چند بار تکرار کرده ایم، این معارضه مسلم است جای شک ندارد.

راه دوم: مرحوم نائینی جواب دیگری داده است، فرموده روایت داریم، صم للرؤیة و افطر للرؤیة، ظاهر عرفی اش این است که تا هلال را ندیدی افطار نکن یعنی بناء بر دخول ماه شوال نگذار، این متفاهم عرفی اش این است که وقتی هلال را دیدی بنابگذار فردا اول ماه شوال است. خب ما هلال را دیده ایم اما چه می داین شاید هلال شب دوم است.

آقای خوئی فرموده خیلی خوب است ولی فقط به درد هلال ماه شوال می خورد و هلال اول ماه رمضان برای شبهای قدر که دعاهای شب قدر را می دانیم کی بگوئیم. اما ذی الحجه می شود، نمی دانیم ماه ذی القعده 29 روز است یا 30 روز، خب ما می خواهیم بگوئیم امروز روز سی ام ماه ذی القعده است فردا اول ذیحجه است دلیل چیست؟ 9 روز دیگر عرفه است فردایش عید قربان است اینها را چه کار کنیم؟ اینها دیگر دلیل ندارد. مگر بگوئید عدم الفصل.

اقول: می گوئیم نه جناب آقای خوئی! دلیل داریم، همین صحیحه حلبی که دارد که افطر للرؤیة و صم للرؤیة اولش دارد که هی اهلة الشهور، سألته عن الاهلة فقال علیه السلام هی اهلة الشهور فاذا رأیت الهلال فصم و اذا رأیت الهلال فأفطر، خب این ظاهرش این است که مربوط به ماه رمضان فقط نیست، هی اهل الشهور فاذا، فاء تفریع است، یعنی اهله شهور حکمش این است، حالا یک مثال زده به ماه رمضان و ماه شوال.

وانگهی خود روایات اتمام عده اتمَّ ثلاثین یوما، خب این ظاهرش این است که یعنی بعد از روز سیم را بگو اول ماه است.

همینطور سیره قطعیه متشرعه بر همین است که اگر ماه را نمی دیدند لو بخاطر ابر، فردا را آخر ماه قبلی می دانستند پس فردا را می گفتند اول ماه جدید. سیره علمیه و عملیه بر این بود. تمسک به سیره عملیه است که احکام عرفه را بار می کرد، احکام عید قربان را بار می کرد.

سؤال و جواب: معلوم است که حکم ظاهری است ولی دیگر نگوئید اصل مثبت است.

ولذا این بحث مشکل ندارد.

فرع سوم: استصحاب عدم الحاجب برای اثبات تحقق غسل

فرع سوم: این است که استصحاب عدم الحاجب در اعضاء وضوء برای اثبات تحقق غسل البشره اصل مثبت است. ولی مشهور در موارد شک در وجود حاجب گفته اند یبنی علی عدمه.

آقای خوئی می گوید اگر مشهور هم این حرف را گفته اند اشتباه کرده اند، دلیل نداریم بر این مطلب.

برخی مثل محقق همدانی گفته اند سیره متشرعه است. شب می خوابیدند خون پشه بوده بالاخره احتمال حاجب عقلاءا هست دیگر، صبح بلند می شد می رفت حمام وقتی نیاز به غسل پیدا می کرد، نمی آمد تاریکی شب کسی را پیدا کند که بدن من را نگاه کن ببینی حاجبی دارد یا نه.

انصاف این است که این سیره هم ثابت نیست، نوع مردم غافل دارند آنهایی هم که ملتفند اطمینان به عدم دارند. حالا یک کسی ملتفت است اطمینان به عدم هم ندارد شک عقلائی دارد بگوئیم اعتنا نمی کرد و این سیره متصله به زمان معصوم بود؟ دون اثباته خرط القتاد.

این هم فرع سوم بود. بقیه فروع را هم انشاء الله فردا می گوئیم و تمام می کنیم. و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین.

1. - آنچه که ملاقات با او موثر در تنجیس است، استصحابش مفید نیست، زیرا استصحاب بقاء نجاست مثبت ملاقات با نجس نیست، وآنچه ملاقات با او موثر در تنجیس نیست، که ذات شیئ باشد، قابل استصحاب است، ولی استصحاب باید در موضوع تنجیس جاری شود. [↑](#footnote-ref-1)